



ستون های این خانه از تنه های درخت است که سقف خاشاک خانه را بر دوش می کشند.



پیر مرد در حالی که دست های پینه بسته اش را به سمت آسمان بلند کرده بود...



نمی دانم این کودک چرا از من خجالت کشید و خود را در زیر پتوی مندرس و خاک آلود پنهان کرد. شوق کودکانه و نگاه پاک چشمانش مرا در فکر فرو برد و تمام وجودم را به لرزه درآورد.



حسرت در نگاه مادر این کودک بس آشکار و هویداست؛ به نگاه کودک بیندیش و به برق پر از امید درون نگاهش که آینده ای نامعلوم را به انتظار نشسته است.

یک گزارش از ۲ روستا

# هزار فرسنگ زیر خط فقر

■ گروه خراسان جنوبی ■ عکس ها رحیم زاده



کدام افق را به نظاره نشسته ای مادر؟



این تصویر متعلق به فردی متمکن از این روستاست که توانسته با گلیمی زمین عریان خانه را مزین کند. در این خانه شومینه ای نه چندان بی شباهت به شومینه های ملدن امروزی به چشم می خورد.

آب شرب سالم ندارند. برق هم ندارند. جاده خاکی، آفتاب سوزان و موجی از محرومیت ها، تمام زندگی آنهاست. اهالی روستاهای «تلخاب» و «چاه سالم» در بخش شوسف شهرستان نهبندان هزار فرسنگ زیر خط فقر قرار دارند. از محرومیت و مظلومیت اهالی این ۲ روستا هر چه بگوییم کم گفته ایم. قلم از نوشتن قاصر است و تنها این تصاویر می تواند گویای واقعیت باشد. واقعیتی که نتیجه ده ها سال بی توجهی است، بی توجهی که قبل از انقلاب نتیجه سیاست گذاری مبتنی بر منفعت طلبی شاه و اطرافیانش بود و پس از انقلاب نیز این بی توجهی بر اثر دل مشغولی های ناشی از جنگ و البته سهل انگاری برخی مسئولان ادامه یافت. اما سفرهای استانی دولت اگر فایده دیگری نداشته باشد - که دارد- امید را برای حذف این قبیل محرومیت ها از نقشه ایران زنده کرده است. ما به همت رئیس اداره راه و ترابری و تنی چند از مسئولان نهبندان، پس از پیمودن ۵۰ کیلومتر به این روستاها رسیدیم تا به وظیفه خود عمل کنیم. خشونت طبیعت در این منطقه بیداد می کند هر چند جای عدالت اجتماعی سهم عدالت، سفرهای مسئولان، سرکشی خیران و... در اینجا خالی است!



این هم وضعیت لباسی است که کودکان این دیار بر تن دارند و زمین چگونه می تواند این گونه بی رحم، جای پای کودکان بدون کفش این سرزمین را بر وجود خود تحمل کند.



و باز هم جفای روزگار را بر دست های تکیده مادر و چهره بی رمق کودک به نظاره بنشینید.



این سرپناه یک پیرزن روستایی است که گویی پرندگان در ساخت خانه او را یاری رسانده اند، مبهوت مانده ام که چگونه گرمای تابستان و سرمای زمستان را تحمل می کند؟



این هشتی آب و جارو زده در ورودی یکی از منازل روستاست که بوی خاک نمناک آن به مشام می رسد.



خورشید همدم مردمان این دیار است و لحظات بدون حضور او برای آنان دیر می گذرد. اینجا جایی است که مردم به میهمانی بی ریای عروس آسمان آمده اند.



چگونه خانه ای این گونه بی رونق و ظلمانی می تواند مامنی برای زندگی باشد.